

آن بدستگیری تار که افزا فدا دکان و آن نیکو کاری بنده ساز
از دکان آن جهان بهای جان در تن و خل دل بر مکان نور
در چشم و نیرت چشم در سر اشعار آن اصل و سالت و سالت
و آن سرع امانت و در است
عرقی شمشاد و الا
نفس کشمیر و نور محشر
منور آن چون مهر نور چشم و چراغ این مفت میظر آن فرو
بخش حشر اغان این مبین ر و ا ق خضر آن بر سر
خسروان را روان و سائر سراز اسمر و راعی سلطان ملک
و ملک سیر شاهزاده مراد بخش مرید پروردگار تعالی مد
به حتی بلغت و اه و مالک هر حد و عبادت معهود بهر روزی
سعادت نور و ز فیروز و برکت لیل القدر بهر روزی می اندخت
و آن بهرین مامون بهشت موعود را از دست و نصرت ابدی و رحمت
و شجرت سحر دی می اموت بدست و مقرر در محل حضور که علی الام
مخاض است و بارادرا حضرت کرمی هنگامه هنگام است و بیان این مع
امعان معانی را معانی و اشعار و انشاء مقامات را مقام
در عوم هر باب بر فن مخصوص از در بنده و فضل گذشتگان

آن بدستگیری تار که فراز افتادگان و آن نیکوکاری بنده ساز
 از او کان آفتاب جهان ساز بجای جان درین و محل و آن بر میان نور
 در چشم و نیرت چشم در اشعار آن اصل صالت و صیات
 و آن شمع ابیات و برکت
 عرق شمع شاد و الا
 بخشش بر این چون مهر نور چشم و چراغ این مفت منتظر آن فرو
 بخشش بر این مینشین بر و آق خشن بر آن بر سر
 خسرو انرا روان و سائر سراز اسیر و راعنی سلطان خلک
 و ملک سیر شانه زاده مراد بخش مرید پرورده الله تعالی مد
 مد رحمتی بلغت مداه مدالک هر حداه بعدادت معهود و هم روزی
 سعادت نور و فری روزی و برکت لیل القدر هر روزی می اندخت
 و آنچنین بخت با من بهشت موعود را از دست و نصرت ابدی و رحمت
 و نصرت بسند می می موخت بدست و مقرر در محل خلک علی الله ام
 محض اشتهاد و تاراد در حضرت کرمی هنگامه هنگامیست میان این مع
 و امعان معانی را معان و انشاد اشعار و انشاد مقامات را مقام
 و در رفتن در کارهای ام جای ام شاعر خواندن ام کس
 در عووم هر باب بر فن خصوص از درین قصص گذشتگان

سخن میگذاشت و از عالم ملکات ملکی ملوک عالم خاصه ماده عدل و داد
که از شرافت خصایل ایشان لطافت حکایات مذکور میگذاشت تا قافله
قاله سرشته قطع و وصل سخن از هر مقوله و مقاله مذکور
داد و در آن هر دو زبان پیوست و وصله سبک و ربط همان
سوق آنان بجریک شوق نمایان قطعا از هم نمکست چون در آن
اشعار معروض بیان معانی بدیع بود در شمار مجامع آثار ملی بایان
آشوده کرد و در ایشان گفتار شائسته بسیار گفته شد در باب اشعار
داود و دهنس باجستانان تاج ده دهر سیما کشور تمام خصیصه
ایران شهر خاصه کمان و شید ادیان از خاصگیان ملوک و
سیاه سروران شود و سیر بسی داستانهای با نسته
رفت از محاسن آثار عدل احسان حسروان آل ساستان که
از حسنات ذوق کار پاستبان بوده قصص حق سیری از دیگران
ر بوده اند بیکران سخنهای بیان آمد تا رفقه رفقه سباق سخن رسا
بنمودن جوهری حق پروری و باطل نکوهی خداوند داد و دهنس داد
گسری باو اخوان و سیر و ان بن قبا و سید هیچ و درید احمی حبیبی
اتحاد شیرازی سیری ماهر حمیده و از سر گذشتان پیشوای طریق معدلت
در نگذاشت چند آنکه از حکایات عدل احسان سار و ادیان گفتگو بر جا

برضا است همانا بخواند از ان مبدء کمال صفت نصف سخن ابتدا
 شود ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵</}

آن بعلی الخائب
بکلمه ای که هرگز در این عالم
نمی آید

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بل عالی منزلت بر از تطويع بترج عبادت ازین راه گفته اند که نهضت
بالای طاعت است در رعایت برسم اقامت مراسم طاعت
سمیعاً و طاعت بر زبان رانده بمقتضای امریست مطاع چند آنکه
توان آفتداری و استقامت بجا آورد و بنیت توفیق
سرانجام این امر خجسته آغاز فرخنده فراهم از مبدأ فیاض فضل عا
درین شغل خجسته بخت نموده پیروخت این کار نازک برداشت
انگاه بر سبیل تکرار از تبعات اقتحام این لغزشگاه بدعا اقامت
عترت استعاده ابواب استعاذت بوالادراکاه معاذ
بیانند که پناه و گیرگاه باشد بکانت جل شایه شود چه از مقوله
محال است که محمول ترجمه لغات از غلط و زلل مغیوت و زلت که
خاصیت نقل عامه لغات بیکدیگر ابرامین باشد و چنان جز این تواند بود
که خصوصیتی چند از خواص سخن در مطاوی هر لغتی از لغات خات
کلام خاصان بآن منطوی میباشد که جز طبایع دقیقه رس
اهل بلاغت آن لغت باذنی پاینده مبلغ کمال آن نیار و رسید
سیما لوامع سیما سیماهای دایمی نازک و اندازهای بلند و
جمع لوامع در خنده
قصد های رسا و اشارات خفیه و ملیحات دور آهنگ که
کاوش اندیشه همه جار سن آشنا و نشان غور آن خوض تواند نمود

خوشتن گنیت که اورا این راه در پیش نیست و در بیان خامه خام هم خود
خاطم خط اندیش و من الذی لم یکن ذلک دانه او این من بخاطر
دائیه آری سقوط در غفلت و من خلل از خلل نفسانیت و بهبوط در
نقص زلل از خصال انسانی چنانچه خالی بودن از امثال این معنی
همانا از محیط دایره مقتضای طبایع محاب جو و امکانی چه جای نه
بشری بیرونست فاصداً مع هذا و ذلک از پیش نهاد خوشن باز
نیاید هم شرح مشدا و له و خلاف لغات آنها را که سبب نام ناشان
و اعلاط و زرافان در تحریف الفاظ و تقدیم و تاخیر توقیعات رود و ده
مانع پیشرفت مقصود و سده راه مقصد مهمل و ساخت و بهت تحریر و تقریر
مقاصد توضیح و تمیز مقدمات بل متمیم و تکمیل مطالب و اضافات الفاظ و
افزائش و تفصیل مجمل و بیط بطوی کشود و در سر آغاز این
الباب و فصول بابت از حصول توفیق در باب و قوع اتمام و حصول
باخام شروع نمود فعلیه العون و الصیون من
ضیلة الأمل و مدله الزلل و به اللک و
العکاذ من مرله اخلل فی القول و العمل
انه بذلک جدير فتمین و صلوة
عنه رسوله الامین و محمد و اله العز الماکین

خوشتن گنیت که اورا این راه در پیش نیست و در میان خامه خام و مودیت
خاطر خط اندیش و من الذی کم یکن ذلک دابة او امین من بخار
دابة آری سقوط در زلزله و من خلل از خلل نفسانیت و مبطوط در
نقص زلزله انصال انسانی چنانچه خالی بودن از انصال این
همانا از محیط دایره مقتضای طبایع صحاب جو و امکانی چه جای نه
بشری بیرونست فاجدا مع هذا و ذلک از پیش نهاد خوشین باز
نیاید هم نسخ شد اوله و مختلف لغات آنها که سبب مام ناسخان
و اغلاط و اوراقان در تحریف الفاظ و تقدم و تاخیر توفیقات رو داده
مانع پیشرفت مقصود و سده راه مقصود مهود ساخت و جهت تحریر و تقریر
مقاصد توضیح و تبیین مقدمات بل تنم و تکمیل مطالب اضافه الفاظ و
افزایش تفصیل محل و محیط بطوی کشود و در سر آغاز این
ابواب و فصول بایدا از حصول توفیق در باب و قوع اتمام و حصول
باخام شروع نمود فَعَلَيْكَ الْهَوْنُ وَالصَّوْنُ مِنْ
ضَلَالَةِ الْأَمَلِ وَمَدْلَهُ الزَّلِيلُ وَبِهِ الْبُكَدُ وَ
الْعَسَادُ مِنْ مِرْلَةِ الْخُلْ فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ
أَنَّهُ يَذَلُّكَ جَدِيرٌ قَمِينٌ وَصَلَوْنَهُ
عَلَى رَسُولِهِ الْأَمِينِ وَحَمْدُ وَالْه الْعَزِ الْمُبَاكِينِ

اشتمال بر معنی واقرب آنها بفهم سامع مترجم نمودیم و بالله
التوفیق و هذا اول فصول التوقعات الواقعة الکبریٰ و
مرفوع جمهور عوام انام از درگاه خدای درخواه انظار داشت
تکرار عنواز مردم کنایه کار با وجود دار کتاب معارضی پی در پی

بادشاه دستخط کرده بفرموده سلطان میرزا

می نماید که قبیح کنایه کاران مرتبه بیمار اند و ملوک داد و در منصب
 طبیان چاره که چنانچه عود مرض مرض الزمعا و دت علاج بی نیاز
 منکر داند هر آینه بازگشت عصیان عاصیان از عفوست غنی نیاز و
 مرفوع و جمیع پیران و ملسی کو دکان بیدایگانند در نیاب
 فرمان خدا گمان چیست توفیق چون مشور عاطفت دستور
 در همان آن آن همه نارسیدگان از اجتهاد که گمانند از ابرامانت و دانت
 آنان جز توفیق باشد سپارند که در همه راه با همه راه رفتن مردی که ملوک
 انما صترین خصال ملوکست پیره در روز سوم روم حکلی ابادان
 و خونیان ایشان ساند مرفوع صامت اموال یعنی سیم و زر فلان
 لشک و زر که قوه ابادانی فراغ خاص اوست از عامه اموال خزان
 خانه سر و بی بنایت افزون ترست توفیق مال و در بیت المال
 ماست بواسطه آنکه عمارت بلاد و عمارت ماست نهی کلامی یعنی اموال
 مذکوره اگر چه در خانه اوست فی الحقیقت در خزانه ماست چنانچه ابادی
 ممالک بعینه آباوی ملک مال رعایاست که ممالک ملوک اند
 و ملک ملوک بحکم عقل و شرع ملک ملکست مرفوع بر جی از
 امتعه سالار سپاهان شهر یار را در همین نهضت خسروانی شروان
 پنهانی برده اند توفیق هر آنکه پاسبانی اموال خزینه شستن از و نه

[illegible]

نیاید حضرت نفوس فخریه از اجکوز نشاید مرفوع هیچ سبب نبوده
 ذکر سرعت زوال دنیا و فواید استعمال فلان آن به زبان حق
 بیان و در تو فواید موجب آنکه دی درین تو دی فردا بود امروز
 نه درست که دی خواست مرفوع ملک اوده نرشی املاک و مزارع
 بسی رد میماند که در خواست مرفوع و عمارت و دودند از روی غضب و
 جوهر تصرف در آورده تو فواید مجبور و در منشور عدالت سطور
 تمامی اراضی مذکوره را از آن دست خردست و نموده بار باب آن رو
 نمایند و از املاک خاصه او آنچه در حب اراضی آن سهم رسیدگان واقع
 بوده باشد بجز این امر بموقع از و انتزاع نموده بجدال و نزاع
 ملک آنان نمایند تا این معنی سبب تادیب سایر مفسدان و تنبیه سایر
 حقه خردان کرد و مرفوع عامل فلان نامی مبلغ صد هزار در هم از
 جمله خزان خاصه بدون حکم بر عاونه محتاجان تقسیم نموده تو فواید
 رافع ضمون این فصل خیر تضمین بداند که این امر میمون از دایره فرمان
 بیرون نیست و مناسب این امرست آنچه در عهد بادشاه که او این حاجه
 سپهر بر هر کلاه نورالدین جهانگیر شاه خلف بادشاه هفت کشور
 جلال الدین اکبر بادشاه صاحبش را که کور کانی و فواید یافته
 چنانچه مشهورست که بعرض و الا رسانیدند که درینو لا میشته

و انکه گویند فلان صاحب زمین
است و او را

امساک کنجو و عدل عام و احسان تام شهریاران فراهم آرند و دنیا
مکا بهشت اگر خواجه ایستاد دور و بر برگردن چیزی پیچیزی ۱۲ زرخ
در دست نه جز وی خرد و گوتهی هم پرستاران و چون غایت
زربیت راجع ۱۲ بسلامت و کبریا
حضرت غنی مغنی جلتا ناس اردو کرد انرا از نصیحت دیگران در
مورخیر میسخته ساخته هر آنکه از ماست امر با شاعت موجبات
عدل و احسان و بر مردمان بذل اطاعت و بردن فرمان
مر فوج هتا و زنایه عمال اعمال فارس بدرگاه نوشته
له عامل اشوار در سال بست و نیم جلوس باره هشت هزار درهم
دستی زیاده بر مال اجبی همه سال از محال تحصیل کرده و
همگی را بخشنده عاشره فرود آورد و تو فی شیخ تاحی اموال مکوره
ریخته خانه خاص با اثر محال فرموده نقل نموده بی حیف میل خداوند
آنها از فقیر و غنی و ضعیف قوی رد نمایند چه تو فی خزائن اموال
اعا یا بر موجب نا واجب بنزد اند و دن بام نماز است نجاک و
گناه کل گناه بلیکن و طبع ۱۲ نامه
کندن اساس چار دیوار آنها انتی این نیست بعدینه در احوال و
مذکور است و عارف معارف حقیقی و مجازی شیخ مصطفی الدین سعد
شونده ۱۳ سر فتها ۱۴
نیازی این دوزخ فاخره را که واسطه العقد صد و خرمنی
شاید بدینگونه عقد نموده اینجا که فرموده شد
از رحمت شاهی که نایه رب بود پای دیوار کند و بام ندو

مر فوع که روی از ترسایان که در لباس تعلق و چای پلوسی بدین گاه
پناه آورده اند برعم اکثر نهسان بجزیرگی و جاسوسی ششم اند
توقع هر آنکه از طعنان بر روز ماده عصیان زیاده بخیه بداندیشی و
تره درونی بر روی کار نیکنند و ابراز عداوت باطنی نکند عتقوت
ظاهری بدو باز نکردد مرفوع فلان مرد از زمره رعایا و حساب
الرعایت از متصدی خزانه اتفاق باب ایصال خرومی که برسم
صدای بسم او از درگاه رقم شده و از درگاه باز در حیرت ناخبر نگاشته
شکایت کلی دارد توقع این بمرثوت را بتا دیبای تمایه اجمال
اهمال متفلسف بند تا در همان نفسنداده خبری که در حقیقت عطاء
حضرت حضرت جل شایه چنانچه حق عطا است بدو رسانند مرفوع
از چه راه امر بحیران فلان از سعادت قرب درگاه صادر شده توقع
در بنو لا خطبه کبری المنی از خوف جناب که برائی و نومیته می از لطف
رویت حقیقی بخشاید که نشان مجوری از آن درگاه والاست
از و بنظر و پیوسته مرفوع جمعی از اهل رای خرد از آرمی گاه در باب
میل شهریار بستمع جمله سخنان حکله اخبار و نقله اسرار مردم انکا
بسیار دارند بلکه راه یافتن این گروه عیب پژوه را در پیرامین سبا
قرب بغایت دور از کار می شمارند توقع زیطر نفقه بزرگدال

عادتست تو فتوح در قلوب و جنگ اب از نهجاری باز دارند اگر
جایابی و مجاری آن نداری و رطوبت قلیل باقی نماند بر آنکه وجوه
مصارف آن که بزعم مدعیان از مدخلش نیست خاسته است
بی اندازه و بدعتی تازه و الاز و اندر میوم او برستم مانعی جزای
همه جایست مرفوع از جمله اهل نیست که در پناه این درگاه اند
جمعی که بر اسباب گمیا بی اسباب معاش پریشانی بسیار
در بافته فتنش طریق روزگاری راحت راحت را بر نمکمان
نیک کرفه تو فتوح یکی است جمع پریشان از کفایت اذیت
سرمه و کار رعایت و حمایت نمایند و بشکباری اعانت افادت
موت کران جانی خلطه طاهره و باطنی جوع و غریایش را
ازیشان مرفوع دارند مرفوع بهر مومن سالار سپاه خاص سوار
شهر یار را در نوک قیلان کار بسیار نمایند چه بضرورت ظاهر
ست که در امثال اینصورت از خجست باطن و ن نشان
بدگیشین پیچیده این و ظنن توان بود تو فتوح چون عموم عدل و مو
احسان با خاصیت دوست و دشمن را یکسان بینمایند باید که
خاطر بداندیش عامه اولیاء دولت خاصه بهر مومن نسبت خطو
احمال خطر عذر و گنید بداندیشان از قید خجست پریشان باشد

یا ما که راه بر متابعت آثار حق داشته بران ثابت قدم ساز و حق آنکه
 یکی در همه کای میل حق مایل باشند و از نقطه بجانب باطل اجتناب
 نموده از پیروی حق بر نایند **مرفوع** قلم و عن ملک با وجود
 کثرت عطا بموجب که امین علیست **توسیع** بادشاه
 صاحب خیراته که او را از هیچ کس خوف و از هیچ جارحا
 نباشد باید که و عن کم کنند و عطا بسیار نماید انتی قیست
 نرا و از رتبه بادشاهان صاحب اقیست ذرا است که
 گو عن و بسیار عطا باشند چه بخیر دادن و خود در صورت
 عدم اسباب هوشن احوال میسبب باشد با وجود امید حصول
 در عهد استقبال با هم موافق خود و این هر دو معنی در صورت
 استقلال شهریاران و استحصان عدت و آله دولت
 و اقبال ایشان منصوص بلکه منع الوجود است **مرفوع**
 بچه وجه محبت مقصد را در جنگی لشکر شیها و نهضت ها از یکی
 مستعدان نهفته میگردانند **توسیع** بجهت آنکه ماده خوف و
 زنجار در یکی اطراف و از آنجا که جمیع وجوه و هبات زیاده کرد و
مرفوع از چراه در بعضی از اسفار اعلان اطهار است و
 نموده بسیج و اخفا و اسرار این بر و امین برارند

توقیع تمام اسم و تخت و ابی بانی انصوتی حوالی زیاده گردود
از و ایان آن خود در از دست می کشد و در هر فوج بجه و جوامع
عالی نافذ بر خلاف سابق در باره منع بار فلان فقیه از انجمن
مشورت و اطلاع بر سر انقضای دولت نفاذ پذیرفته توقیع
ازین و که بهوار برای خود مسلط ساخته است و بنین این معنی
است که چون آن بهیوده رای بیرون آرای بر خلاف نمود
ظاهر مغلوب نفس قاهره بوده و مقررست که این صنف
از مردمان نامزد کم که سلطان هوای طبع بر رای خرده کراسی
ایشان غالب می باشد هر آنکه قرار داد و رویت همگان خطا و
غلط آید و بهیوجه صلاح خیر اندیش ایان اطمینان انشای مرفوع
سبب محنت اقطاع اند و بیخورغال مرد بهر یک از پرستاران
خاص با وجود تو اترا انعام عام و جریان مرثوم مقررست
تا در نفوس همگان جای گیرد که اولاد و احقاب ایشان را در حیطه
حمایت و حوزة رعایت خواهیم داشت انتهی یعنی هرگاه این
دقیقه حلیله در مخفی که همه از قرار واقع است قرار یابد که در هیچ
از باز ماندگان ایشان غافل نخواهیم بود و هر آنکه از هر یک از احوال
مستوفان خویشان خویش خاطر اخلاص اندیش است خوش تشویش نمیدارند

نمیدارند و چون نزل را در بنای ثبات عقیدت جانی نداده
اندیشه را از زمین تفرقه برمی آرند مرفوع از سبب کذاشتن
نکا پاشتن اولاد گور سوال می نمایند یعنی عدم پرداخت
شهریار بنای هر دوکان با وجود استعداد و استحقاق تربیت خدا و
چنانچه شایان مرتبه ایشانست حای تعجب و تحیر اندیشا نیست
خاصه فروکش در منع انجیالط معاشرت عامه و با یکسان
نهی ازین امر شایان از همه بیشتر یا کزیر وقت حال مال درست
عهد استقبال ارباب و اقبال توفیق پیاپی زمانه
منوده احوال روزگار را بر شناسند انهمی و توضیح این ایهام است
ملک او کار از غیر بیخالت تجربه اوضاع و احوال زمان زمان
روینماید و آزمائش نهان آشکارا بنامی و زکار که معرفت آن
عموم اهل دل خاصه اولاد ملوک ابغایت در کارست جز
بامیرش اصناف مردم بر اختلاف طبایع یکسان از فقر و غنی
و ضعیف قوی دست نمیدهد مرفوع بجه موجب فلان مجسم
بضعف و وین فوت و قدوت و سستی رانی و پستی فطرت میوه
داشته اند و بدین سبب ورا نمزدول و مشکوب و کاهشته توفیق
از نیکو قبل از شکوه نمودن با آزمائش کایت بسوی خدای تعالی

و چون نزل را در بنای ثبات عقیدت جانی نداده اندیشه را از زمین تفرقه برمی آرند مرفوع از سبب کذاشتن نکا پاشتن اولاد گور سوال می نمایند یعنی عدم پرداخت شهریار بنای هر دوکان با وجود استعداد و استحقاق تربیت خدا و چنانچه شایان مرتبه ایشانست حای تعجب و تحیر اندیشا نیست خاصه فروکش در منع انجیالط معاشرت عامه و با یکسان نهی ازین امر شایان از همه بیشتر یا کزیر وقت حال مال درست عهد استقبال ارباب و اقبال توفیق پیاپی زمانه منوده احوال روزگار را بر شناسند انهمی و توضیح این ایهام است ملک او کار از غیر بیخالت تجربه اوضاع و احوال زمان زمان روینماید و آزمائش نهان آشکارا بنامی و زکار که معرفت آن عموم اهل دل خاصه اولاد ملوک ابغایت در کارست جز بامیرش اصناف مردم بر اختلاف طبایع یکسان از فقر و غنی و ضعیف قوی دست نمیدهد مرفوع بجه موجب فلان مجسم بضعف و وین فوت و قدوت و سستی رانی و پستی فطرت میوه داشته اند و بدین سبب ورا نمزدول و مشکوب و کاهشته توفیق از نیکو قبل از شکوه نمودن با آزمائش کایت بسوی خدای تعالی

و چون نزل را در بنای ثبات عقیدت جانی نداده اندیشه را از زمین تفرقه برمی آرند مرفوع از سبب کذاشتن نکا پاشتن اولاد گور سوال می نمایند یعنی عدم پرداخت شهریار بنای هر دوکان با وجود استعداد و استحقاق تربیت خدا و چنانچه شایان مرتبه ایشانست حای تعجب و تحیر اندیشا نیست خاصه فروکش در منع انجیالط معاشرت عامه و با یکسان نهی ازین امر شایان از همه بیشتر یا کزیر وقت حال مال درست عهد استقبال ارباب و اقبال توفیق پیاپی زمانه منوده احوال روزگار را بر شناسند انهمی و توضیح این ایهام است ملک او کار از غیر بیخالت تجربه اوضاع و احوال زمان زمان روینماید و آزمائش نهان آشکارا بنامی و زکار که معرفت آن عموم اهل دل خاصه اولاد ملوک ابغایت در کارست جز بامیرش اصناف مردم بر اختلاف طبایع یکسان از فقر و غنی و ضعیف قوی دست نمیدهد مرفوع بجه موجب فلان مجسم بضعف و وین فوت و قدوت و سستی رانی و پستی فطرت میوه داشته اند و بدین سبب ورا نمزدول و مشکوب و کاهشته توفیق از نیکو قبل از شکوه نمودن با آزمائش کایت بسوی خدای تعالی

برای حاجات محسوم سپاه و رعیت بل نمودن راه عرض نیاز
خصوصاً و لیاقتی و لایق بسوی درگاه اعدای ملک و ملت
مرفوع مزبانی لایت هم در آن بجان عدم زلفت از غلبت
عزل خود بقصد استیصار استفسار نماید و بگویم
مردان کار و مردمان عمل از منبر لایق حجب و ادوات
یکبار راند که بگاه بیکاری یکی را در نیامده با تمام تمام بگذارد
با آنکه که متقاضی صلحت وقت صواب بگذارد در راند و بدین
شأن اعمال بقصد صلح حال در ساحت اعتراف استراحت
عاداده در نمودن است همنان فرو گذاشت نمایند و در صورت
شروع استغفار شکر و ستایش در حال شتال کرام احترام
کار فرمایند و هر دو صورت جای التزام شکرگزاری و خرسندیت
در مقام عدم خوشنودی و شکایتند می نهی و نظیر حاصل توفیق مذکور
ست قصه دستور صاحب تدبیر صاحب خامه و مشیر
محمد بط و وزیر یعقوب خان آخرین و الیان کشمیر زمینداری
آن سرزمین آسمان نشان از و بولکلای بادشاه فلک جا
خورشید نشان مالک توبه کردن نشان جلال الدین محمد اکبر
بادشاه صاحب قرآن انتقال یافت و سر جمله از آن نیست

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the word 'خاک' (dust) and other illegible script.

بوصول نرسیده به صفی صلیبه و وصل سازند مرفوع فلان لشکر
 که از غایت لاوری در کارزارهای مخوف خویش از قلب صفوف
 دشمن زده آثار تجلید طعمی آورد و لوازم تحریک بکار میرسد و نیولایع
 معهود در معرکه که حرب از آن بظان هلاک رفته قبیل آن موقع
 سخت مبلغ پنجاه هزار در هم نقد برسم اقامت مایم باقیان
 او رسانند و مرسوم است او را بریشان مقرر دارند اگر از اولاد و حجاج
 مانده باشند و الا بخویشان و پیوستگان او وصل سازند
 مرفوع موجب امر نبی و نفی فلان منبری از شغل نها و اخبار
 و قرب در بار حیت و توفیق است که جماع مایا بحرف
 سعایت امیر و لقب استماع انداخت نیتهای مایا بر مردم
 ساخت انتهی و تقریر این توفیق است که سراسر اخبار آن پی
 بر گفتار که سبب فوط دروغ سیگالی از فروع حتمال فوع خالی افتاد
 و از غایت سبکی اوبی اصل سرشری روداده بر ساعه
 اگرانی نمود و چند آنکه از لوازم استماع خرافات بصل و ترنات باطل
 در حق دور و نزدیک و بد و نیک کار بد انداختید بود که حد انخواست
 نیت خیر بنیاد مارا در باره بلاد و عباد از صلاح بفساد بار آرد
 مرفوع بحی استحقاق فرموده اند که فلان ستوده

Extensive handwritten marginal notes on the left side of the page, including the word 'خاک' (dust) and other illegible script.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the word 'خاک' (dust) and other illegible script.

عدم یافت انکار و نزول آن از مراتب نزول و مقدر او در
لباس اظهار تحجیر و اقامت از متنازع مینماید ^{مرفوع} ^{فروان} نافذ
خسری در باره فلان سال را باین در مارانفاذ و اصدار یافته
بود و او بهانه متناقل احوال کمال تقال از قیام نهوض تقاعد مینماید
و ازین راه راهی شدن و ابدن نیز سوخت و دشواری آید ^{توفیق}
اگر آن یکسکه بینه بکثرت حواشی و کرائی اسباب غواشی
و ثنات تکامل و توانی مینماید و حرکت بهکی علائق بر ویم
تقبل می آید مابعضی از واکتفا می نمایم و با بر سنکین از
دوش او برداشته بستر آنها از و قناعت میفرمایم
مرفوع عامل اعمال تو پیش در توفیق خواهی بود و بر ویم
اجتهاد و تکفیر مواد عمارت و زراعت آن بلاد بذل
مباحی جمله مبلغ رسانید که محصول این تغای
را از مقدار مقدر محصول سایر فصول مضاعف
گردانیده توفیق جمع دم نفت مبلغ پانصد
هزار در هم بصیغه حسبه این خدمت ستوده بان
کار از موده و اصل سازند و برسم تضعیف
بر سر سوم مقبر را و بیندازند و یکسکه توفیق

ارباب انخلاص درگاه در باب دلخواهی و برآستی کو اهی میدانند
بصدور پیوسته توفیق دشمنی خدا از محال لغتار و کردار او آشکارا
و چون عداوت صانع مستلزم عداوت مصنوعات او است
در صورت لازمست که مخلوقات آنحضرت را نیز دشمن باشد و دشمنی
خلق خدا بطریق اولی دشمنی بادشاه را که حافظ و حارس ایشاست
ملازم دارد مرفوع فلان درون خراب باین آباد که از درگاه ما
برای تحقیق حقیقت نظم داد و خواهان نبواهی بلادرفته بود بر موجب
نهادت ثقات به تحقیق پیوسته که بعلمت قلت دیانت کثرت احدی است
کو اهی داد ^{از دیدگان اندین شکایت کردن که انکرم نایب} و جمع نقد ^{از نفس جبر طالع}
اغراض عین از زلت ظلم نموده و سبب خفای ستمهای کونا کون انگیز
بیدار نیست در دوزخ از ظرف ما بگشتن سخت نزار و است و در آخرت
من جانب الله بغایت مستحق عقوبت بشمار و خلوص از مرفوع
بچه موجب فرموده اند که نسبت ملکه اده زری با نسبت دواهای
مضرت رسانست بدن انسان توفیق بجهت باین رفتن او از
من جاده رضای ناو جدائی کزیدن از پیری هوا ^{پای} بیهوشی و تقریر این
توفیق است که چون موافقت و موالات ^{و دوستی} هوا ^{و نفس} طبع خود که مخالفت
حکم خرد لازم دارد از راه متابعت مقتضای رضای مدوری کزیده

و چون عداوت یمنان بفتح مستلزم عداوت مصنوعات او است
دری صورت لازمست که مخلوقات آنحضرت را نیز دشمن باشد و دشمنی

خلق خدا بطریق اولی دشمنی با دشمن را که حافظ و حارس ایشانست
ملازم دارد مرفوع فلان بیرون خراب ^{بجانب} بفرمان آباد که از درگاه ما

برای تحقیق حقیقت نظر کرده و خواهان نبواهی بلاد فرشته بود بر موجب
 آنها و ثقات به تحقیق پیوسته که بعلت قلت دیانت کمزرت اخذ ثبوت
 کواهی داد و آن جمع گفته ۱۲

غماض عین از زلت ظلم میوزده بسبب اخای ستمهای کونا کونا انیو
پوشیدن از نظر ستم خاتم
بیدار ظاهر باز کی بر مظلومان رواداشته توفیق آن مستدین

بید یانت در واد دنیا از طرف ما بستن سخت نزار است و در آخر
من جانب الله بغایت مستحق عقوبت بیشمار و خلوه دمار مرفوع
بمقام غلاب و تنوای کلام ۱۲ همیشه بود ۱۲

بچه موجب فرموده اند که نسبت مکرر زده زسی با نسبت دوا با
مضرت رسالت بدن انسان توفیق بجهت مین رفتن او از

من جاده رصای ما و جدایی ازین ریبری هوایی ^{خوابی} ایستاده ام
توقیع است که چون هوا فیت و موالا ^{و است} طبع خود که مخالفت

علم جز در الارم دارد و از راه متابعت تخصصی رصای دوری گردیده

سید محمد علی خان و دوستان

است که آن زبانکاره ز بهار خواره پیوسته در مقام استعاره از
 متن صراط مستقیم را می صاف کناره گرفته و همواره از بهار استوار
 رویه صادق بکیسوخته و پیروی راه راست در ترقار ان یعنی
 مستشاران مؤمن را از دست داده در راه دینی خیره دارین اهل انجا
 در بر سلوک سبیل قاطعان طرق نهاده مرفوع بجهت وجه امر عالی بکنان
 ابواب منزل فلان و الی صادر شد تو قیام سبب جستن او رسول
 مارا در درگاه خود انتهی یعنی چون آن مخلوع سعادت مستاده درگاه
 خضر بر چندین گاه در دروازه ادبار خانه خود موقوف و محبوس
 داشته بود بلکه از امید بار وصول مراد دخول محروم و مایوس گشته
 در غیبت از روی وجوب کفایت بمنال یا دانش حبارت آن بی بصیرت سفیه
 بدینیا تنبیه ضرورت مرفوع بر زبان حقیقت بیان فته که فلان
 بسیار کوی و دشت با غیبت زبان که لازمه کثرت کفایت و در در رطبه
 بی پایان بگشت تو قیام سبب گردانیدن او زبان در ایا هوای دهنی تقریر
 این تو قیام است که از حرم که از غیبت نهایت بهمان محرومست و بقسط صفات و
 بلایت مونسوم پیوسته کشن منت کشست جاذبه طبع منجذبت و تصرف
 تقلب طبعش با کردش اقتضای نفس و خویش منفس متقلب بدست که باز
 صاحب بیخالت سواهی اقتحام مخاوف و ارتظام هماکت باشد

در این مقام استعاره از
 متن صراط مستقیم را می صاف کناره گرفته و همواره از بهار استوار
 رویه صادق بکیسوخته و پیروی راه راست در ترقار ان یعنی
 مستشاران مؤمن را از دست داده در راه دینی خیره دارین اهل انجا
 در بر سلوک سبیل قاطعان طرق نهاده مرفوع بجهت وجه امر عالی بکنان
 ابواب منزل فلان و الی صادر شد تو قیام سبب جستن او رسول
 مارا در درگاه خود انتهی یعنی چون آن مخلوع سعادت مستاده درگاه
 خضر بر چندین گاه در دروازه ادبار خانه خود موقوف و محبوس
 داشته بود بلکه از امید بار وصول مراد دخول محروم و مایوس گشته
 در غیبت از روی وجوب کفایت بمنال یا دانش حبارت آن بی بصیرت سفیه
 بدینیا تنبیه ضرورت مرفوع بر زبان حقیقت بیان فته که فلان
 بسیار کوی و دشت با غیبت زبان که لازمه کثرت کفایت و در در رطبه
 بی پایان بگشت تو قیام سبب گردانیدن او زبان در ایا هوای دهنی تقریر
 این تو قیام است که از حرم که از غیبت نهایت بهمان محرومست و بقسط صفات و
 بلایت مونسوم پیوسته کشن منت کشست جاذبه طبع منجذبت و تصرف
 تقلب طبعش با کردش اقتضای نفس و خویش منفس متقلب بدست که باز
 صاحب بیخالت سواهی اقتحام مخاوف و ارتظام هماکت باشد

دوم امور از روی
 در این مقام استعاره از
 متن صراط مستقیم را می صاف کناره گرفته و همواره از بهار استوار
 رویه صادق بکیسوخته و پیروی راه راست در ترقار ان یعنی
 مستشاران مؤمن را از دست داده در راه دینی خیره دارین اهل انجا
 در بر سلوک سبیل قاطعان طرق نهاده مرفوع بجهت وجه امر عالی بکنان
 ابواب منزل فلان و الی صادر شد تو قیام سبب جستن او رسول
 مارا در درگاه خود انتهی یعنی چون آن مخلوع سعادت مستاده درگاه
 خضر بر چندین گاه در دروازه ادبار خانه خود موقوف و محبوس
 داشته بود بلکه از امید بار وصول مراد دخول محروم و مایوس گشته
 در غیبت از روی وجوب کفایت بمنال یا دانش حبارت آن بی بصیرت سفیه
 بدینیا تنبیه ضرورت مرفوع بر زبان حقیقت بیان فته که فلان
 بسیار کوی و دشت با غیبت زبان که لازمه کثرت کفایت و در در رطبه
 بی پایان بگشت تو قیام سبب گردانیدن او زبان در ایا هوای دهنی تقریر
 این تو قیام است که از حرم که از غیبت نهایت بهمان محرومست و بقسط صفات و
 بلایت مونسوم پیوسته کشن منت کشست جاذبه طبع منجذبت و تصرف
 تقلب طبعش با کردش اقتضای نفس و خویش منفس متقلب بدست که باز
 صاحب بیخالت سواهی اقتحام مخاوف و ارتظام هماکت باشد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
السلامة عليكم ورحمة
الله وبركاته
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
السلامة عليكم ورحمة
الله وبركاته

تو قیام مقصود ما ازین امر خیر انما التبت که تا بقای عمر و روزگار سرنگ
باقیمانندگان بل یکی آئندگان از اولاد و احفاد و ما بسا عقیاب بندگان
خدای جل و علی در ین باب بسا اقتدا نمایند^{فرزند زاده ما} نهی^{فرزند ما} مژده اقتدای بنا با باو
خود در ذکر خیر گشتگان آست که نفوس ناطقه انسانی را بعد ازین^{و انما}
نشان در عالم رزخ خواهد در صورت تعلیل با بدان^{ایشان} می شود بدو ن
بافتی پیدایشن^{بافتی} که چنانچه میان^{بافتی} و چنانچه باشد^{بافتی} و آخرت باشد^{بافتی} اینها
بدان روح و راحت عظیم و لذت و سرور بسیار و ذکر خیر حسن^{بافتی} اینها
ایشان در باره ایشانست^{بافتی} میدهد چنانچه صاحب نفوس قدسی خواص
اکمل افراد نوع انبی چون اعظم انبیا صلوات الله تعالی علیهم اکابر اولیا
بعد از خلق خلعت آید^{بافتی} و صواعب عالم قدس حصول این نام بدان
میباشد چنانچه حضرت خلیل الرحمن صلوات الله علیه در خلال قبول دعا
خود استعاره اینی نموده چنانچه فرقان حکیم بدان ناطقت است^{بافتی} آنجا که از زبان
آنحضرت میفرماید و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین
تفسیر این بر معصیت که بکردار برای من زبان آخر زمانیا نر بعد از
من بگفتار راست در حق من بحسن صیت و ذکر خیر جمیل و شوا و آوازه
نیکو در دنیا که انرا آن تار و زهره سخنی باقی ماند و لهند هیچ هستی از ارم نیستند که
آنحضرت را دوست ندارند و بر دشمنان خواهند و بنیکوئی دشمنانند و چنین کی از^{بافتی}
اهل بیت عظام علیهم السلام پس معین حق یکی از اهل بیت صیت فرمود

[illegible]

۱۲۰۰

این کتاب در بیان حقایق و اسرار الهیه
 و تفسیر آیات قرآنی و احادیث معتبره
 و اخبار و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
 و فضائل و مناقب اهل بیت است
 و در بیان حقایق و اسرار الهیه
 و تفسیر آیات قرآنی و احادیث معتبره
 و اخبار و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
 و فضائل و مناقب اهل بیت است

فرموده بود که هر ساله بهو ستم حج در یکی موافقت با و از بلند محاسن پندیده
 و سیم حیده آنحضرت را بر شمارد و در حق آنحضرت دعا و ترجم کند و بگوید
 کَانَ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ کَذَا وَ کَذَا أَوْ قَالَ کَيْت وَ کَيْت وَ
 لَمْ يَمْنَحْ الْخَصْرَ کَالْهُذَاهِ وَ نِلَاکَ وَ هَمَانَا اَزْجَلَةَ شَاخِ وَ ثَرَاتِ اِبْنِ اِم
 از دیار دفع در جا سخنند و چنانست ندین است چنانچه در اخبار مجرب
 صادق صلی الله تعالی علیه و آله و سلم وارد است که شهادت چهل تن
 بنیکوی در حق تبار کاران موجب آمرزش ایشان میگردد و مرفوع
 موجب حکم خرم یا شرافت بر سقوط و وقوع فلان مسائله و مواقع هلاک
 و نوازه انتهار غافلت کار و بدخول نارجه باشد و موقع اینجالت حقیقت
 حال مال بل یا و جمع است نهی و تفصیل این مجمل آنکه علت حکم قطعی است
 از آن بدعا قیت سبقت منات رای در و نه و کثرت بطوار اهلین
 بر خست طوالت بدترین حالتیکه باعث خذلان دینا و خیری دای
 القربل علت دلت و ضلالت میرود و دارست غنی بر یا و جمع مبتلا
 و گرفتارست و در مذمت این نگویید صفت که افصح و اشنع
 شتر اسیر شد و زود ماتم است این استیاق خاص خاصه این ضعیف
 قومی است اگر چه بر یا و زنا که است امور
 و اخیر اشیا اند در ضرورت مشرک و یسکن در حقیقت

این کتاب در بیان حقایق و اسرار الهیه
 و تفسیر آیات قرآنی و احادیث معتبره
 و اخبار و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
 و فضائل و مناقب اهل بیت است
 و در بیان حقایق و اسرار الهیه
 و تفسیر آیات قرآنی و احادیث معتبره
 و اخبار و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
 و فضائل و مناقب اهل بیت است
 و در بیان حقایق و اسرار الهیه
 و تفسیر آیات قرآنی و احادیث معتبره
 و اخبار و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
 و فضائل و مناقب اهل بیت است

این کتاب در بیان حقایق و اسرار الهیه
 و تفسیر آیات قرآنی و احادیث معتبره
 و اخبار و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
 و فضائل و مناقب اهل بیت است
 و در بیان حقایق و اسرار الهیه
 و تفسیر آیات قرآنی و احادیث معتبره
 و اخبار و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام
 و فضائل و مناقب اهل بیت است

صیون خدا اینکه در هیچ حال از وجود الهی نگزیند محفوظ و محروس گشته
 از کید اعدا دشمنان امان آنحضرت مصیون و معیون باشد ^{توفیق} ^{محمود} ^{باری} ^{کرده شده}
 بدین دلیل قطع می که با و شاهان عادل بمنزله ارواح عالم و رعیت
 در مرتبه اجساد و هر که از روح از حبه نزع نمایند شک در موت و نباشد
 انتهای معنی او ام که حضرت آفریدگار جاشانه حکم کماله نظام
 نظام عام جهان و جهانیان خواهد برانسته وجود جهانیان را که وسیله
 حفظ آن نظام و مایه آرام گیتی باشد بطریق اولی محفوظ دارم ^{توفیق}
 علت احسان امر نافذ یا خراج لسان از تقاضای فلان جنیت توفیق
 باعث است که از زبان لعل نموده آنچه ما از آنکشته ایم ^{از آن} ^{بسیر و بدین کردن}
 سخنان که دران ضرر عالم و شاد و غایت است نهی و توفیق این
 ابهام نیست که آن شر انکیز بسی سخنان دروغ بفریوع بر ما بسته که
 از ان جزایواب ایصال مناد کلی بصلاح نظام کل نکشاید و از
 رسیدن آنها با مسمع فتنه انکیز بغیر استام ضرر
 عام بخواص و عوام گیتی رسد هر فروع از چه راه
 امر و الا بکوتاه ساختن دست تصرف فلان و الی انقص
 اعمال علی و پالی سرکار عالی سمیت اصدار یافته توفیق
 بشب منشیاع او از نفاذ امر آنکه فراز مرتبه اوست او را

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

تربیت یافته اند از بداندیشی نیکوایان اند و لست غفلت میوزد و مرفوع
از موجب این فرموده که بر ملوک کاهداری و پاسبانی اسرار و نفوس
خود از اصحاب بشیره و حرص و حبست سوال نموده میشود و نیتی تقریر
بیان این معترض بدین وجه است که حقیقت پیر و یان درگاه درخواه کشف عطا
خفا از سر این فرموده شهر یار دارند که بر عاتقه ملوک خاصه پادشاهان حاکم
لا امنت لفقو اسرار کنونه خویشین را مانند نفوس نفس خود از خداوندان
طباع جنسیه یعنی اباب حرص و طمع اصحاب آن و شره باحتیاط تمام کاهد
توقیع سر این معنی است که جوهر اسرار عظیمه ملوک که ستر آن است حفظ ابد
و نفوس و اعراض و ناموس یکی اهل آن گشت از رازهای نهانی سائر
اصحاب النفس گر میه باخفا و اسرار اولی و انسبت تا بسبب خست
طباع آن ادانی بخارفت و نیه دنیای فانی فروخته گردد و مرفوع و مجمل
فرموده اند که و حبست میانه عاجز و کافیه در مرتبه موجبات تشاومی کما فو
بعمل نایزده نیتی تقریر این اجمال آنکه بسبیل و الیان و لایات است
که بمقتضای کار دانی و معامله فهمی عمل نموده بخت مبرات
هر یک از کار کارکنان و عاملان بنظر درست درنگرند و میان
همگی متکفلان اشغال از کافی و عاجز و کار گزار و بیگانه مقدر
تفاوت اقدار ترجیح و تقضیل نهاده قطعاً تشویه بکار برینند

مخاطبت جان و دل
از رازهای نهانی و کلمات
یعنی زبانی و لفظی
و اگر از سر
لا امنت لفقو اسرار کنونه
طباع جنسیه یعنی اباب حرص و طمع
توقیع سر این معنی است
اصحاب النفس گر میه باخفا
طباع آن ادانی بخارفت
فرموده اند که و حبست میانه
بعمل نایزده نیتی تقریر این
که بمقتضای کار دانی و معامله
هر یک از کار کارکنان و عاملان
همگی متکفلان اشغال از کافی
تفاوت اقدار ترجیح و تقضیل
نهاده قطعاً تشویه بکار برینند

انکه توفیق آن است رای است رویت بسبب تقویت زیاده
 در ماده سور تدبیر کمال ضعف و در بنی در بنای پیشرفت کارها
 سرکار راه داد و چند انکه از سلوک ناهنجار و مواد توقیر و تکثیر ارتفاعات
 عقار و ضیاع محصولات آن بلاد و قبایع انقطاع پذیرفته مروج
 عامه در باب تعظیم و تقدیم فلان با وجود عدم باعث ترجیح و
 تمیز از قدم سب و کرم کو هر توفیق دارنده توفیق چون تشریف و
 محمد جد سلطانی نازل منزه است از نسب قدیم انسانیت هر آنکه
 فلان و آشیانه او با بنیان تشریف و برین بنی نیازند انستی
 و تنیم این مقصد است که مراد از افراد این نوع عالی خواص و
 مزایای انسانیست که در حقیقت منشاء فضل نوع انسانیت چه لطافت
 اصل و منشاء است نسبت فی حقیقت که هر مرتبت نه جوهر میز و
 گرامی داشتن ملوک خرد و خردمندان پرورش است مکان پایه
 سرافراز بر مقتضای فضائل انسانی و خصائل ملکی انسانیت نبود
 فلان بن فلان و بر مرکز این محیط دار است مثل سایر کرم عصا میا و لا کرم
 عطا میا یعنی خوشی و بخش عصا می خود که عبارت است از بخش
 بکمال ملکی و انسانی عزیز و گرامی ساز و دوستی تو ده و خواها
 فرسوده یعنی آبای گذشته ساز و این عصا نام

عقار و ضیاع محصولات آن بلاد و قبایع انقطاع پذیرفته مروج عامه در باب تعظیم و تقدیم فلان با وجود عدم باعث ترجیح و تمیز از قدم سب و کرم کو هر توفیق دارنده توفیق چون تشریف و محمد جد سلطانی نازل منزه است از نسب قدیم انسانیت هر آنکه فلان و آشیانه او با بنیان تشریف و برین بنی نیازند انستی و تنیم این مقصد است که مراد از افراد این نوع عالی خواص و مزایای انسانیست که در حقیقت منشاء فضل نوع انسانیت چه لطافت اصل و منشاء است نسبت فی حقیقت که هر مرتبت نه جوهر میز و گرامی داشتن ملوک خرد و خردمندان پرورش است مکان پایه سرافراز بر مقتضای فضائل انسانی و خصائل ملکی انسانیت نبود فلان بن فلان و بر مرکز این محیط دار است مثل سایر کرم عصا میا و لا کرم عطا میا یعنی خوشی و بخش عصا می خود که عبارت است از بخش بکمال ملکی و انسانی عزیز و گرامی ساز و دوستی تو ده و خواها فرسوده یعنی آبای گذشته ساز و این عصا نام

عقار و ضیاع محصولات آن بلاد و قبایع انقطاع پذیرفته مروج عامه در باب تعظیم و تقدیم فلان با وجود عدم باعث ترجیح و تمیز از قدم سب و کرم کو هر توفیق دارنده توفیق چون تشریف و محمد جد سلطانی نازل منزه است از نسب قدیم انسانیت هر آنکه فلان و آشیانه او با بنیان تشریف و برین بنی نیازند انستی و تنیم این مقصد است که مراد از افراد این نوع عالی خواص و مزایای انسانیست که در حقیقت منشاء فضل نوع انسانیت چه لطافت اصل و منشاء است نسبت فی حقیقت که هر مرتبت نه جوهر میز و گرامی داشتن ملوک خرد و خردمندان پرورش است مکان پایه سرافراز بر مقتضای فضائل انسانی و خصائل ملکی انسانیت نبود فلان بن فلان و بر مرکز این محیط دار است مثل سایر کرم عصا میا و لا کرم عطا میا یعنی خوشی و بخش عصا می خود که عبارت است از بخش بکمال ملکی و انسانی عزیز و گرامی ساز و دوستی تو ده و خواها فرسوده یعنی آبای گذشته ساز و این عصا نام

مرفوع فلان عامل با وجود عدم ابتلائی اوست که
خود را همانا از روی حیل که کری نباشنوائی اشتها
داده تو فیتع آن سکین را درین ماده شقاوت
زیاده اعنی سبک ثقیل سامعه برخویشتن پسندیدن
بشدت و تادیب و تنبیه او با وجود کمال بناهت
در بلویه اظهار بلاهت بچوینیز سفاقت ناپسند فروع
فلان قائم از طغیان ماده عصیان زائد
بکشف فتشاع ترک طاعت قناعت نمینماید
بلکه بغض خارج آهنگ اراده بغی و خروج
از پرده بیرون میسر اید تو فیتع فرمان
نافذ بانفا و تاشش آن نافرمان بر که سر حقیقه
طغیان شور و شبر است اصدا ریافت تا باعث
سر برایی سایه بیراهه روان وادی تبااهی کرد و مرفوع
چون فلان نائب مهادریون کاتب دیوان سرکار
بر سبیل تکرار از روی طلب راه یار در درگاه شهریار
یافته ازین رو مهادریون گرفته خاطر و پراکنده درون
می ماند تو فیتع همانا مهادریون دانامید اند که مردان

از مرفوع فلان عامل با وجود عدم ابتلائی اوست که خود را همانا از روی حیل که کری نباشنوائی اشتها داده تو فیتع آن سکین را درین ماده شقاوت زیاده اعنی سبک ثقیل سامعه برخویشتن پسندیدن بشدت و تادیب و تنبیه او با وجود کمال بناهت در بلویه اظهار بلاهت بچوینیز سفاقت ناپسند فروع فلان قائم از طغیان ماده عصیان زائد بکشف فتشاع ترک طاعت قناعت نمینماید بلکه بغض خارج آهنگ اراده بغی و خروج از پرده بیرون میسر اید تو فیتع فرمان نافذ بانفا و تاشش آن نافرمان بر که سر حقیقه طغیان شور و شبر است اصدا ریافت تا باعث سر برایی سایه بیراهه روان وادی تبااهی کرد و مرفوع چون فلان نائب مهادریون کاتب دیوان سرکار بر سبیل تکرار از روی طلب راه یار در درگاه شهریار یافته ازین رو مهادریون گرفته خاطر و پراکنده درون می ماند تو فیتع همانا مهادریون دانامید اند که مردان

نصف از نفوذ و در آن نفوذ را به دست
شدن و این نفوذ را به دست
بردن و این نفوذ را به دست
ایمان و این نفوذ را به دست

نصف از نفوذ و در آن نفوذ را به دست
شدن و این نفوذ را به دست
بردن و این نفوذ را به دست
ایمان و این نفوذ را به دست

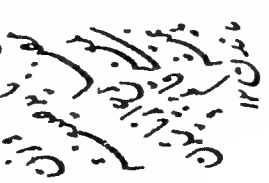
برای کار یا در کار نند کار یا برای مردان نظام برخی از همام
حضور موجب و فور خواندن و سمت نه امری دیگر از امور دیوان
مرفوع بهرام خوشی و بدخسرو با چنگ صید و سیر در نیولا از درگاه
والا لطواف اطراف و آرجار دارالملک از جای خود برانتهی
یعنی باید از شکار اندازی و بهانه شکاری شرفیات مطلق لغایب شده
بحکم احتمال قرب و قوع به اندیشی که لازمه نزدیکی نسبت خوشیست
امثال امثال از راه رعایت حریم و احتیاط بنایت دورست و
عدم از خارجان و بسبب این معنی در هر دو صورت ضرورت توقیع
چون خوشی صید و رکوت اندیشی مانع تفرج و سیر ایشان نمیشاید
نادام که از بهرام اندام و نماید او را از موجبات مسرت و این از خود
باز ندارند مرفوع بهرام عامه اولیاد و ولت از اعطاء ضد بد و لغت
و بهشت نقد نظر جنس نور و یق و یازده هزار در کس کوفه صبا
سرزمین بازن تا که از بغی و فساد بشاه راه اطاعت و انقیاد
گراید و بنا برین سر رقبه خود سری از رقبه فرما سیری نتابد و گن
عظیم و ضعف قوی در اساس ملوس سلطنت عظمی امیسیا
توقیع هر آنکه بدین سیر مایه تحسین از امر خطیر نندکی سرکشان
اندر زمین پنهان و بنیاد و مرزاده پیشینها و دارا و ساز و بهمان تجارتش

نصف از نفوذ و در آن نفوذ را به دست
شدن و این نفوذ را به دست
بردن و این نفوذ را به دست
ایمان و این نفوذ را به دست

نصف از نفوذ و در آن نفوذ را به دست
شدن و این نفوذ را به دست
بردن و این نفوذ را به دست
ایمان و این نفوذ را به دست

بیم وصول آن باعمال خود از خیانت عمال میداران اعمال شتید
 بسبب بیروتی درباره ایشان مبادا از آن اعمال شمار ارجع کرد یعنی
 عواقب و خیرات آن بشمار سرت نماید و در صورت نسخ علی همان معنی آن
 باشد که ظلم مظنون که خوف سربازان آن بشغل مذکور داشتید مبادا
 بهمان شغل باز گردید یعنی شامت حرمان اهل جا بسبب احتمال صحت
 خطر خیرین بفرغ آن شغل مبادا یکبار به اصل شغل از میان آید **موضع**
 بچه دلیل فرموده اند که مشکفان شغال ملک مانع من مخزن اموال
 خویشین را از وجوه خیانات کنند سازند که با معده های خود را از انوم
 انانسته باشند **توقع** بجهت آنکه بقای آنمال بقای حیات آنها
 بمقدار بقای حاجت باشد بدانان انتهی تمین این توقع ایها مریز
 آنست که کار فرمایان آن اعمال که خیانت در حق ایشان و او داشته
 اند بر نفس مال آن خائنان چنان ابقا کنند که بدیشان محتاج
 باشند و چون بی نیاز نشوند هر دو را در معرض تلف آرنده بشتاب
 این بدان آنست که چنانچه مدتی باید که زهر در معده پاید تا انگاه که
 اثر آن پدید آید همچنان عدم تاثیر سم خیانت در مال و نفس خائن و بقاء
 آن بمقدار مدت نیاز مندی باشد بدو تا انگاه که وقت استغنا از و
 دراید در حال اثر خود ظاهر نماید **موضع** بچه و فرمودند که فلان

بیم وصول آن باعمال خود از خیانت عمال میداران اعمال شتید
 بسبب بیروتی درباره ایشان مبادا از آن اعمال شمار ارجع کرد یعنی
 عواقب و خیرات آن بشمار سرت نماید و در صورت نسخ علی همان معنی آن
 باشد که ظلم مظنون که خوف سربازان آن بشغل مذکور داشتید مبادا
 بهمان شغل باز گردید یعنی شامت حرمان اهل جا بسبب احتمال صحت
 خطر خیرین بفرغ آن شغل مبادا یکبار به اصل شغل از میان آید **موضع**
 بچه دلیل فرموده اند که مشکفان شغال ملک مانع من مخزن اموال
 خویشین را از وجوه خیانات کنند سازند که با معده های خود را از انوم
 انانسته باشند **توقع** بجهت آنکه بقای آنمال بقای حیات آنها
 بمقدار بقای حاجت باشد بدانان انتهی تمین این توقع ایها مریز
 آنست که کار فرمایان آن اعمال که خیانت در حق ایشان و او داشته
 اند بر نفس مال آن خائنان چنان ابقا کنند که بدیشان محتاج
 باشند و چون بی نیاز نشوند هر دو را در معرض تلف آرنده بشتاب
 این بدان آنست که چنانچه مدتی باید که زهر در معده پاید تا انگاه که
 اثر آن پدید آید همچنان عدم تاثیر سم خیانت در مال و نفس خائن و بقاء
 آن بمقدار مدت نیاز مندی باشد بدو تا انگاه که وقت استغنا از و
 دراید در حال اثر خود ظاهر نماید **موضع** بچه و فرمودند که فلان



سلوک طریق طاعت ملوک مری نیکو نیت مرفوع بی وجه فرمود
 که از زبان فلان قلمت کیست که او دسته میشود نهی از چهره و در
 معنی بیان حالات مردم فرمودند که کمی بایه کوهر و کوتاهی نظر
 فلان از بسیاری سخن بصیرت و درازی زبان او پیداست تو قیغ
 بویطه آنکه زبان خود اظهار نموده آنچه مادر پرده بدان مرگد بودیم
 همچنان بار در باب حجاب و انتهی یعنی آنچه در باب و همچنان بار گفته
 بودیم از منع در دربار بنا بر کمی بصیرت و بصارت زبان در دربار سخن
 اعلان اظهار آن نموده مرفوع نظر صحیح فرمودند که اینها
 عین باب فلان است که نداشتی نهی تفصیل بن محال است که تغافل
 تا بکار عارفانه در حق فلان بطاقت کوش جهالت گیش سودی ندارد
 و چشم پوشی که نزد بصارت اهل بصیرت دور اندیش انتفع از رویه حجاب
 فساد است و شبهه انتباه است و اصلاح اصلاح می آرد تو قیغ بویطه
 آنکه علم اوعلم بانفاق و صاحت نهی توضیح این ابهام است که سبب
 حکم بعدم صلاح الفاسد نموده فساد طالع اوست بر اطلاع ما بحجت جلی
 و نفاق دلی و مرفوع از نسبت بارت شهر بار نداشتن منفسر و دلی
 میرود توجیه این نیست که چون انایان درگاه افاضل و اخلاف خرم و از
 انتقام صراط خرم و احتیاط باعتبار غیره شود و تجاوزه اقیه یعنی بجای

و ظاهر در باب حجاب و انتهی یعنی آنچه در باب و همچنان بار گفته
 بودیم از منع در دربار بنا بر کمی بصیرت و بصارت زبان در دربار سخن
 اعلان اظهار آن نموده مرفوع نظر صحیح فرمودند که اینها
 عین باب فلان است که نداشتی نهی تفصیل بن محال است که تغافل
 تا بکار عارفانه در حق فلان بطاقت کوش جهالت گیش سودی ندارد
 و چشم پوشی که نزد بصارت اهل بصیرت دور اندیش انتفع از رویه حجاب
 فساد است و شبهه انتباه است و اصلاح اصلاح می آرد تو قیغ بویطه
 آنکه علم اوعلم بانفاق و صاحت نهی توضیح این ابهام است که سبب
 حکم بعدم صلاح الفاسد نموده فساد طالع اوست بر اطلاع ما بحجت جلی
 و نفاق دلی و مرفوع از نسبت بارت شهر بار نداشتن منفسر و دلی
 میرود توجیه این نیست که چون انایان درگاه افاضل و اخلاف خرم و از
 انتقام صراط خرم و احتیاط باعتبار غیره شود و تجاوزه اقیه یعنی بجای

و در این تفصیل
 از این که در
 این باب
 و در این باب
 و در این باب

دانشته و میداند که دوراندیشی نظر فرجام نکر نه بر بار که بخور شیا و فرود
اینطور امور انان پسند خرد و ندان میدان پس از هر چه دیده و دانسته
خلاف نمید و نکر عین عقل تجزیه فرموده شود و توفیق چون آوازه اظهار
دلاوری مادر سر آفاق اشتها برید و در آن نفسین دست و دشمن
افراط صلابت و صولت و کثرت سطوت و عنایت نفسین قرار گیرد
جمع از بداندیشان که خاطر ایشان از جامعیت داشت از اندیشه
پریشان گشته از محاسبه بشمار خواهند گرفت و خاطر خیرخواهان کرد
به صورت خوایان خیر میباشند بهین معنی از یکدیگر ایان طبعیان و یک
خواهد پذیرفت قواعد دین و توأم دولت بود و جواز سر نه مقامت
خواهند یافت هر قوس باعث امر یا خراج فلان از زمره خواص درگاه
اولیاد و لتخواصیت توفیق سر عینی است که نفایس حج ابر سرانهای را
بخشایند امثال دیار فانی بدندان بینی و بجانی مافروخته هر قوس عین
که همین است امر و الای شهر یا رسد در شده که فلان محترم را در محظبههای
شهر و دیار کوکبو موکشان بگردانند توفیق در یکی محافل عوام و
خواص اظهار اراده و راز کار آمیزش و معاشرت با ما و خاصان نموده
تا مکر بسبب حقار زرد یکی و استخفاف نزدیکان ماخللهای خانی مالی
در بنا امور ملکی مالی راه یابد هر قوس بموجب زبان خوش فلان عملدار

عماد ار را که از اهل ریاست و کفایت است بحکم موجب تولیت همگی کار باخی
سرکار باز داشته اند توفیق این نسبت فطرت و مست فکر است از یکا حسدیه
از کتاب آن ملک نفوس نقیصه بسا نیست اگر کتاب بنوده و طبع منضمه موضع که
داخل در مدخل شده است و هیچ وجه تو جردان از روی عقل شرع بر او نیست
جابر داشته مرفوع سبب از حالت شهادت رت محالست علت قلت رو قدا افرا
معتما نزد دیکان بساط قرب شهریار بعد از کمال مرتبه اعتبار بقدر احسبت تعویض
آن تنی مغر از پری سباب بکشت و وسعت دشگاه ثروت که آزار انکی ظرف
طاقت تکنا مکان بنیاید توانائی خویشتن بر با مسا بات حسته و بدین موثر
نا بهنیا راه میرانه غایت پیونده مرفوع عبات امر عالی اسقاط فلان
از مرتبه خود و مرتبه که از غایت هبوط و انحطاط پایدار از جن و تر نبات چه باشد
توقیع بدین سبب با وجود عدم نجابت ذات اصالت نژاد و فقدان
استحقاق استعداد قری پایه عالی از درجات متفاخر و معالی که مرتبه از اول الای
بنظر دنیا بدین لا ترازان متصل نگردد و نظر داشت مرفوع سالار یا سبانان
از موجب مل مرد و نیات و قبضه تبصره تفاسر می نماید توقیع تولیت
عمل مطمین است و شد و انیمایه مفسد دلالت بر نهاد داده اصالت او میکند
انتهی تجلیه این توقیع بوجه وحیه است که اصابت مرتبه نیابت که موجب نیاب
احوال گذشته گرفته موهم عضیان است چو ایضا حالت که خبر بر بدی کو هر دو

سخنی و هدایت کونی شده تو قیام یکی غریبه های این مرد از باطن او
 بیرون می تروید و درون فکر و رویت انشی یعنی چون صبح
 عزائم او بی مشورت و قصد رخصت رای روی میست ازین
 راه سرتان به مقالات او از مقوله محالات و تبسيلة او بام و
 اغلاط باشد فلا تمحاله یاوه کونی و هرزه درانی جز بدینگونه
 حالتی حواله نرود مرفوع از ج راه نرسد و نذر نکام
 اشتغال مادر کارهای سر کار فتور و تقصیر و انباید
 داشت انشی یعنی هرگاه مار انشی غله از اشتغال ملک مال
 مثل رفع شرع اعدا و جبهه کسر و لیا اشتغال زود و پدید
 غفلت ماکه از باب بی غافل و تحایل عارف ست قصور و فتور
 در بسیاری اعمال و احوال و راه باید داد تو قیام
 بواسطه آن که در وقت بازپرداختن کار پردازان را تقصیر
 سرزنش نمایم انشی تا آنکه در حال شرع بال سبب می
 تقریط و تقصیر در شغل تصفیه شان در ضمن تو قیام و تقریط
 بدیشان باز نگردد و باعث خلل در بلوغ امل و بلاغ عمل
 بکنان نشود مرفوع بعضی از خاصه اختصاص دارا
 بکثرت جواز و عوائد سلطان با استقاع منافع و فوائد مرتبه

این سخن در بیان کونی شده تو قیام یکی غریبه های این مرد از باطن او
 بیرون می تروید و درون فکر و رویت انشی یعنی چون صبح
 عزائم او بی مشورت و قصد رخصت رای روی میست ازین
 راه سرتان به مقالات او از مقوله محالات و تبسيلة او بام و
 اغلاط باشد فلا تمحاله یاوه کونی و هرزه درانی جز بدینگونه
 حالتی حواله نرود مرفوع از ج راه نرسد و نذر نکام
 اشتغال مادر کارهای سر کار فتور و تقصیر و انباید
 داشت انشی یعنی هرگاه مار انشی غله از اشتغال ملک مال
 مثل رفع شرع اعدا و جبهه کسر و لیا اشتغال زود و پدید
 غفلت ماکه از باب بی غافل و تحایل عارف ست قصور و فتور
 در بسیاری اعمال و احوال و راه باید داد تو قیام
 بواسطه آن که در وقت بازپرداختن کار پردازان را تقصیر
 سرزنش نمایم انشی تا آنکه در حال شرع بال سبب می
 تقریط و تقصیر در شغل تصفیه شان در ضمن تو قیام و تقریط
 بدیشان باز نگردد و باعث خلل در بلوغ امل و بلاغ عمل
 بکنان نشود مرفوع بعضی از خاصه اختصاص دارا
 بکثرت جواز و عوائد سلطان با استقاع منافع و فوائد مرتبه

است بل بیده

[illegible]

شرانیشی و بدسکالی مرفوع چون کثرت مصارف و مخارج حرثت
باب لآن و قلاع و متاعل متعلقه بدان خاصه حصول و ثغور و در دست
آن استیفا اموال خزان نموده چند آنکه یقینه آن ذخیره نیمه طلب
بعضی از عساکر اصلا وفا نمیکند چه جای هم ازین و راسی شاید بود
مؤبدان بدان قرار یافته که این قلیل را که بعلت کثرت قلت از کم بغایت کمتر
ست بصیغه صله بدیشان اصل سازند و هر یکی را بوعده توفیه حقوق
در سه سال بنویسند و دهند این صلیحت بنا بر حصول حسن بنا و ذکر جمیل
نسبت بصلاح دولت شهریار و نظر بجال مال جنود نیکو
موقع رست از اخذ اوراق ناقص توفیق رایحه آرای مؤبد
مؤبدان در میان بغایت نیکو و قرین صوابست چه مقدار اصله
هر چند بسیار کم باشد باعث کثرت تمهید اساس شکر و سپاس
و علت قلت فکوه و کله می شود و مقرر می عا که هر گاه وانی
و وافر نباشد موجب شکایت و عدم رضایل مستح
گرا هست و بغضا میسر گردد و اکنون بر موجب صوابد
مؤبد بقیه خزان را بر هر یکی آن فریق تقسیم و تفریق نمایند
و همگان را با استیفا و جنگی زر طلب خود در زودترین وقتی از
اوقات و نزدیک بو فاترین وعده از و خود خرسند و خود

و حشود سازند انتی باعث و فور مصارف مراست
حدود آن سدر زمین که صعبترین لغور و مخوف ترین ^{راهنما}
مشهور کشور ایرانت کثرت احتیاج است بسیاری
ایرانیان چنان محال به اخل هجوم طوائف نامعروفه
خرزواصناف بی حساب بمقلات و عنید اینهاست از
روم و روس و توتاقی و تاتار و چرکس و مردم سفین و
بلغار و دلتبه و ماچار و اهل دشت قفقاز^{نام} و بلخ و چاچی و ترخان
و منگاکار و قومق و قبچقان و گروه زکیان که کوهر ایشان
به عثمان نزدیکی معروفست اینطائفه و عنید اینها چون طوائف^{نام}
^{یا گروه یا مذکور ۱۲} یابج از حد حصروعد نیرون اندلند اسائر محارزن و خارج
ملوک ایران جهندراج آن مملکت از بیم تاخت و تاراج
این گروه خسرج نکاهبانی و صرف نکا بداشتن این
رخنه گاه میشد چنانچه از مبادئی روزگار کیان خویش را
تا آغاز عهد ملک دادگر نوشیوان آن ^{طریق} سمیت هرگز از
مواردی صد هزار مرد کارزار تمام سلاحینه
کم و کاست خایله نمیبود و غایت اهتمام
ملوک ایران در نیباب همیشه بود که

انتهی و توجیه و تقریر این توفیق برینو هست که چون آن بد مال را با
استحقاق را از منفعت جاه و مال خود که نصابت کمال رسیده
بنصب حرمان رسانیده و اموال او بحکم تمت حواله ازلی در حق
محتاجان و درویشان بر حق ایشان در حقیقت شمال دارد و آن بی
توفیق همچنانکه با کمال مرتبه نیازمندی از حقوق خود بی بهره مطلق شستا
لاجرم مقتضای سنت تجاریه حضرت احکم الحاکمین که همواره بر مجاری
مکافات مثل جریان مینماید آن عظیم سعادت با وجود غنا و خدا
داده از تو نگر می خود محروم گشته هر فروع بی موجب فرموده اند که
اثار افعال و اطوار را بر زمین دارد و مواد و معنی او باید
میدهد و ازین راه بچاره گری طبعیان نیازمند است و توفیق
بسیار آنکه محال آید در این بنا و خرابی بازمی آرد و نهی یعنی چون
ولا یا تیکه بتولیت اهتمام و تعلق گیرد در خلال اندک نایه در تیر
خلال انما و کلی با حصول صانع آن وصول میاید پدیدت که نمیشود
جز در صورت خلل عقل شخیز و اینکه عمل فاسد را بر طغیان با ده فساد
شور انگیز بنیکند و هر فروع از چه راه سرسوده اند که فلان مال را
تا که مان مصیبت تلف آن اموال یکبار گرفتار خواهد آمد و توفیق
چه چکلی ابد و آن استحقاق بیک مرتبه کسب نموده نهی و توجیه این

اینجا سنی اول که در دست او است
دیکر این سنی که در دست او است
مغاکات از بار
عوض
و لفظ
بنشین
است
اینجا سنی که در دست او است
دیکر این سنی که در دست او است
مغاکات از بار
عوض
و لفظ
بنشین
است
اینجا سنی که در دست او است
دیکر این سنی که در دست او است
مغاکات از بار
عوض
و لفظ
بنشین
است

اینجا سنی که در دست او است
دیکر این سنی که در دست او است
مغاکات از بار
عوض
و لفظ
بنشین
است

این توفیق بوجه وجه است که چون کتاب همگی آنجا است
 بر وفق خواست حق نبوده بلکه آنرا از داخل جسم ام محض
 حاصل نموده بر آن بر طبق منظومه مشهوره مصرعه
 یاد آمده هم بسا دی و در بعینه از جهان راه که آمده بود
 بهمان طریق باز کرد و در فروع و تلخو امان در گاه و در خواص
 بیان موجب صد و ر امر و الابد و نمودن فلان از حضور
 در گاه دارند توفیق حبش است که از راه و تحریک و قریب
 میل نموده انتی یعنی چون گاه استشاره از پیروی راه است
 روان درست بهنجای یعنی موتمنان ستار و از بین صراط مستقیم
 و رای صائب و ر و یه صادق کنار گرفته و در ماده عدم
 دلالت خیره دارین و از باب استخاره بر این فی جاوده
 غیر بطریق قاطعان طریق رفته ازین رو راه قرب اینگونه مردم
 نابکار در انجمن حضور ملوک از طریق خرد و خرد مندی بنیایت
 درست بلکه تادیب تنبیه این ششی بی ادب به جهت ضرورت
 مرفوع به موجب که ام جنایت فرموده اند که فلان ظالم را از
 مقتضایان دیوان مظالم در یکی محافل شهر و دیار تشهیر نموده
 بقیع ترین وجهی منکر و حضور معارف سزانش و تقبیح نماید

و بالافسوس
 که از این کشف
 الفات

این توفیق بوجه وجه است که چون کتاب همگی آنجا است
 بر وفق خواست حق نبوده بلکه آنرا از داخل جسم ام محض
 حاصل نموده بر آن بر طبق منظومه مشهوره مصرعه
 یاد آمده هم بسا دی و در بعینه از جهان راه که آمده بود
 بهمان طریق باز کرد و در فروع و تلخو امان در گاه و در خواص
 بیان موجب صد و ر امر و الابد و نمودن فلان از حضور
 در گاه دارند توفیق حبش است که از راه و تحریک و قریب
 میل نموده انتی یعنی چون گاه استشاره از پیروی راه است
 روان درست بهنجای یعنی موتمنان ستار و از بین صراط مستقیم
 و رای صائب و ر و یه صادق کنار گرفته و در ماده عدم
 دلالت خیره دارین و از باب استخاره بر این فی جاوده
 غیر بطریق قاطعان طریق رفته ازین رو راه قرب اینگونه مردم
 نابکار در انجمن حضور ملوک از طریق خرد و خرد مندی بنیایت
 درست بلکه تادیب تنبیه این ششی بی ادب به جهت ضرورت
 مرفوع به موجب که ام جنایت فرموده اند که فلان ظالم را از
 مقتضایان دیوان مظالم در یکی محافل شهر و دیار تشهیر نموده
 بقیع ترین وجهی منکر و حضور معارف سزانش و تقبیح نماید

دو سی دوازده هزار در هم مقرر شد و متولی دیوان عطایا در هر مرتبه
 مقصدی تقلیل آگشته در سال ششم اورنگ نشینی ملک بقرار داد و هزار
 بازآمده اگر آن کفایت پیشه ازین اندیشه باز نیاید در اندک مدتی رفته رفته
 به یکی یکم و کاست خواهد رفت در بحالت صلاح حال و مالی اعی
 دولت مستعدی نیست که هم آنچه نخست قرار داد و تفصل قباد
 بود برقرار بماند تا خاطر کمترین پرستاران که از پرکنندگی اندیشه پیش
 و کم در هم است از فقره فراهم آید تو قبیح در خواه جز داد درین
 باب فرین صوابست چه تمامی محبت بالفعل و از دیاد ماده از جفا
 بالقوه منوط و مرطوب باز دیان نعمت و برین تمایس نقصان
 دوستی گاهش میار می بسته کمی فضل و کرمت بنابرین امر و الانفاذ
 پیوسته که از اصل موال خاصه سرکار آنچه بصیغه تقلیل و کثیر از
 باز داشتند آنرا بی کسر و قصرد و رسانند و بر جاری استمراری
 او دوازده هزار در هم بفرایند و او را از جاب بابا سپید واری
 نیکوکاری در تقبل خشنج و خمر کنند داشته همه وجه خوشنود
 و رضامند سازند هر فوج چون نوع عالی انسان بر اصناف
 متعدد اشتغال دارد و انصاف بر صنفی با اختلاف مقتضای
 طبعی ظاهر است و عدم مخالفت مقتضای طبایع مردم بر ملوک و جفا

دیوان عطایا در هر مرتبه
 مقصدی تقلیل آگشته در سال ششم اورنگ نشینی ملک بقرار داد و هزار
 بازآمده اگر آن کفایت پیشه ازین اندیشه باز نیاید در اندک مدتی رفته رفته
 به یکی یکم و کاست خواهد رفت در بحالت صلاح حال و مالی اعی
 دولت مستعدی نیست که هم آنچه نخست قرار داد و تفصل قباد
 بود برقرار بماند تا خاطر کمترین پرستاران که از پرکنندگی اندیشه پیش
 و کم در هم است از فقره فراهم آید تو قبیح در خواه جز داد درین
 باب فرین صوابست چه تمامی محبت بالفعل و از دیاد ماده از جفا
 بالقوه منوط و مرطوب باز دیان نعمت و برین تمایس نقصان
 دوستی گاهش میار می بسته کمی فضل و کرمت بنابرین امر و الانفاذ
 پیوسته که از اصل موال خاصه سرکار آنچه بصیغه تقلیل و کثیر از
 باز داشتند آنرا بی کسر و قصرد و رسانند و بر جاری استمراری
 او دوازده هزار در هم بفرایند و او را از جاب بابا سپید واری
 نیکوکاری در تقبل خشنج و خمر کنند داشته همه وجه خوشنود
 و رضامند سازند هر فوج چون نوع عالی انسان بر اصناف
 متعدد اشتغال دارد و انصاف بر صنفی با اختلاف مقتضای
 طبعی ظاهر است و عدم مخالفت مقتضای طبایع مردم بر ملوک و جفا

۱۵
 سرکار بزرگوار
 بسم الله الرحمن الرحیم
 در جواب مکر لازم و موافقت بعضی از آنان چه جای یکنان بود
 مخالفت مقتضیات نهاد و دشوار نماید محال است بهایت و تلافی صفتی نشسته
 سرشت که مستلزم ایشان جز از اقامت شیوه دین و دانش است مدعی
 نباشد از شهر یا رجز بجا است دامن آری باب تدبیر و تامل و تامل
 نکرند و اصحاب درایت و کفایت از خسر و سوا می صرف عزم ملوکا
 بعضی اصلاح شغال مالی و ملکی و توفیر اموال بیوت و خزان و
 بذل است مالکانه بکثیر عمارات بلاد و وزارت ضیاع است عمارات
 منوقع نباشند و ارباب تکفیل امور دارالعدالت از ملک و ذکر همین نظر در
 کارهای متظلمان و غور رسمی معاملات و ادوایان اعانت و اغاقت
 طالبان اصلاح فساد و ترویج کساده و کسای عباد و بلاد خواهند کرد و
 زهت پژوه جز بقصد ملک ببرد و بقصد ترویج تنزه و تفریح توقع
 نمایند و جمعی تناسل یا ن خزان و انش موجب است راحت آتش
 و پیش از اسباب زشتی و آزارش در معاشرت اهل عفا و
 طرب و مخالفت اصحاب رود و سرود و از خسر و پشیمانی
 و خداوندان دعا و حرب و اصحاب طعن و ضرب از پادشاه
 همین استعمال سیف و شمشیر و امیکسش مرد و یکنان
 و خلط با مردان مرد در بزم میسر این بسر و خواهند

در جواب مکر لازم و موافقت بعضی از آنان چه جای یکنان بود
 مخالفت مقتضیات نهاد و دشوار نماید محال است بهایت و تلافی صفتی نشسته
 سرشت که مستلزم ایشان جز از اقامت شیوه دین و دانش است مدعی
 نباشد از شهر یا رجز بجا است دامن آری باب تدبیر و تامل و تامل
 نکرند و اصحاب درایت و کفایت از خسر و سوا می صرف عزم ملوکا
 بعضی اصلاح شغال مالی و ملکی و توفیر اموال بیوت و خزان و
 بذل است مالکانه بکثیر عمارات بلاد و وزارت ضیاع است عمارات
 منوقع نباشند و ارباب تکفیل امور دارالعدالت از ملک و ذکر همین نظر در
 کارهای متظلمان و غور رسمی معاملات و ادوایان اعانت و اغاقت
 طالبان اصلاح فساد و ترویج کساده و کسای عباد و بلاد خواهند کرد و
 زهت پژوه جز بقصد ملک ببرد و بقصد ترویج تنزه و تفریح توقع
 نمایند و جمعی تناسل یا ن خزان و انش موجب است راحت آتش
 و پیش از اسباب زشتی و آزارش در معاشرت اهل عفا و
 طرب و مخالفت اصحاب رود و سرود و از خسر و پشیمانی
 و خداوندان دعا و حرب و اصحاب طعن و ضرب از پادشاه
 همین استعمال سیف و شمشیر و امیکسش مرد و یکنان
 و خلط با مردان مرد در بزم میسر این بسر و خواهند

زبان تشکوه آتشنا ننموده بلکه لب بکله کشوده مرفوع بحسب
دلیل نموده اند که منظمه نادر باره فلان اتفاق همیشه باینش عیش
بداندیشی بخلوص نیت خیرخواهی و لیاری دولت بادشاهی قریب برتبه
یقین پیوسته توفیق بدنیو جود که شدت رغبت باطنی او بهتساع
اقوال تشکالی از تخالل حال و نظایر و پدیدت خواهش و قوع
زلت و وصول نیت باولیا از شامل کردار و گفتارش نمایان
و هویدا مرفوع موجب منع و زجر فلان مقرب از افر و ختن نادره
خشم و غضب شهریار بکفتار ملائم طبع و موافق مزاج هنگام اظهار
عدم رضا نسبت بفلان مختم چیست توفیق تادرنکام نکبت از
یارو یاور جدا نماندنتی و تقریر این توفیق آنکه چون بکمان این
نستوه را مرضی دانند هر آنکه از همراه کر و و بدرانده بوسیله
خوش آمدگونی در مقام رضا جونی باشند و بامید حصول رفعت
مقتضای وقت حال مردمان را بموجب نفسش لامری از
خود نرسانند مآفته رفته بر طبق این سلوک ناهنجار طریقی وستی
و ایداد یاران باشند ادایدیل ابواب دشمنی وستان و بر
بیگانگی شنایان بکناد کی گراید و چون لوازم وارثونی روزگار کا
خود کرده نوبت ادبار بدیشان رسانند سایه توجیه خسران از بریشان

تو فیج سبب اتصال فضال می خواهم که پیوسته سرشته
 اجتهاد ایشان برای یکدیگر باز بسته باشد و تقریر این تو فیج آنکه چون یکبار
 جوار نعمت ما را در مجاری انعام فضال بریل متداد و اتصال
 چنانچه هست میخوانند نیز پیوسته سلسله جد و اجتهاد ایشان را در کار
 نینکخواهی و ملت یکدیگر ناکسته میخوانیم **مرفوع** بجهت موجب شوق
 ناصح که در مبادی عهد قباد از پای و الا افتاده بود از آنوقت باز
 او را بر تبه خود باز گشتی و نداده **تو فیج** سبب آن سال در باب
 حق خاصه بنکام و ثوق بموفقت روزگار انتهی و توجیه این تو فیج
 برین وجهست که حقیقت آن سنجیده اطوار از نیزان متجان اختیا
 بدین پلطمویافت که هرگاه از راه مرفقت بخت شاعدا و اختر طالع
 شاعدا بموفقت روزگار امیدوار میکرد و در کار حق چنانچه حق کار است
 پایدار و امیدارد و نهایت مساجد در باب باحقاق حقوق از و
 رو میداد **مرفوع** آنچه که در مدعوض بیان ناکریر وقت حال عروب
 و رجال فرموده اند که چهار خصلت که اختیار مردان کار و اعتسار
 شایسته کان کارزار بران سیرت است **حقیقت** آن سوال میرد **تو فیج**
 نخستین قوت غالبه است یعنی حالت قاهره باطنیه که از اسبورت قوت
 غضبه بر آنکس در و شجاعت از آن خستد و در وین طلب جامع یعنی دل که

نیز از این جهت که در مبادی عهد قباد از پای و الا افتاده بود از آنوقت باز او را بر تبه خود باز گشتی و نداده تو فیج سبب آن سال در باب حق خاصه بنکام و ثوق بموفقت روزگار انتهی و توجیه این تو فیج برین وجهست که حقیقت آن سنجیده اطوار از نیزان متجان اختیا بدین پلطمویافت که هرگاه از راه مرفقت بخت شاعدا و اختر طالع شاعدا بموفقت روزگار امیدوار میکرد و در کار حق چنانچه حق کار است پایدار و امیدارد و نهایت مساجد در باب باحقاق حقوق از و رو میداد مرفوع آنچه که در مدعوض بیان ناکریر وقت حال عروب و رجال فرموده اند که چهار خصلت که اختیار مردان کار و اعتسار شایسته کان کارزار بران سیرت است حقیقت آن سوال میرد تو فیج نخستین قوت غالبه است یعنی حالت قاهره باطنیه که از اسبورت قوت غضبه بر آنکس در و شجاعت از آن خستد و در وین طلب جامع یعنی دل که

از فرط جمعیت به تنهایی خود از هر تفرقه برگزیده نشود تا بر کندگی در جهات
ولها نیفتد بلکه باعث جمعیت خاطرهای بر آید که لایق در سومی تمام می نظر
یعنی کمال عظمت استواری و تکیه بر باد می نظر از خصوصیات استیما که در
نواظر جلوه نماید گردد در شتی سبک و درستی پیکرت و حقائق باطن بعد
از آزمائش ظاهر میشود چهارمین صفت معرفت و بهایم را در از ان کمال
دانش و شناختن ضروریات حرب باشد از مقام که در وقت اقامت تمام
و شناختن آلات و ادوات پیکار و فرشت و فرو شیت جال
و انوار و غیب را اینها هر قوه و هر وجه در مجلس خاص که در
شده که ما را اختیار مجلس را باب نهم در و سوار از هر صفت
لازم است انتهی یعنی از هر و فرموده اند که از جمله آثار حلیه
و اطوار حلیه اجلکه ملوک ایشان را مجاست عیان و دولت
و اختیار صحبت و رعایای هر صفت و صناعت است خاصه
ارباب آداب حکم که بهر وجه و همه باب برایشان معاشرت
این عشره ذوی الشان است قوت قبیح مادر همه آفاق مشک
بدین علوم تشار باید چه در معنی ملک است و دشمنان اخوف
و تقریر این معنی است که چون در لغت اهل آفاق آوازه آفتاب
باشد ان این علوم شریفه منتشر گردد در هر آنکه سر سار و قطار ملک

ملک و دولت را حصولی دیگر و اقبار استقامتی تازه و نمایانگرند
 دلیها مردم بحیثیت اندیشه که اید چه پیداست که شغل ملوک بحضال
 کریمه و خلخال عظیمه موجب جمال و جلال ملک و ملت نشود و باعث
 رجا و اولیا و خوف اعدا و دین و دولت میسر گردد هر فروع
 باعث امر و الا بهند بد فلان و الی یعقوبی که آنرا احدی نهایی
 نبوده امید استکاری از آن نداشته باشد چیست تو فتوح
 چون آن تی مغر از فرط کراخانی و سبکسری مقام استخفاف عظمت
 قدر و مقدار ایند و لتخایه عظمی شده عداوت اولیا و دولت
 سپهر صولت و اسهل و آسان می نماید و دویست بر استیصال
 اهل طاعت مایه وجود عدم استطاعت یکبار دلاجرم بحرم این
 ابلهی کو تی اندیشه استحقاق ایند اتب بل بالاتر و دار فروع
 از چرخ و فرموده اند که عیسوی و بد کوئی مردم خانه در باره
 خداوندان در حقیقت گناه اوست نه جرم آنها و شیعیان
 بدینجه که جنایت جوارح سر نیزند جز از نفس انتهی یعنی هر آنچه از سر تا
 جوارح و اعضا و سائر آلات و قوای بدنی که در حقیقت بجای اهل
 کالبد اند از نیک و بدرو میدهند همانا بعینه یکی از نفس که در پایه و
 مرتبه نبض است که خدای آن منرست سر نیزند هر فروع در باب

[illegible]

Handwritten marginal notes at the top of the page, including phrases like "از آنکه..." and "در این..."

بگذاشته و منشی پانی از خواش خویش گشته نه کام که نشسته
هوا و کد اشتن غناست چه تاغم ندلوت در جو نبار جوانی و آب طرا
با گلزار زندگانی باشد بدتر دوستی اهل بهر دور و دور از خفا
ر اشکران آب روان بر توان داشت و به نیروی شکفته رود
کلیانک مقتضیان از چوب خشک وجود مطرب گل تر توان چپ
ارسی مادام که غصان تو نهال شباب بر تنبر و شاداب نباش
شعله اواز میل را تاب و تر خنده گل ااب نباشد
انگاه که خلل ضعف و ویرین با ساس قوی و جو اس را
یابد این چنین بنور بنماید و نغمه ز زیر نزار بانا که زار
هر دو بختان بکوشش آید و آن حق مقام ادا نموده
حکیم که فرموده به باقی

چون پیر شدی کار جوان نتوان کرد
پیر نیست نه کامت سری نهان نتوان کرد
در خلقت شب هر آنچه کردی کردی
در روشنی روز همان نتوان کرد

تمام شد

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the poetic or philosophical discourse.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including phrases like "از آنکه..." and "در این..."

خاتم الطبع

صد شکر که درین زمان سعادت استر ان و آوان خرج
 و هیئت نو امان نسخ متبرکه دقیقه ملو از فوائد غریبه توفیقات
 و سرودیه نقل نقل از نسخه معتبره مطبوعه مطبوعه حسنی و نیز از
 بقا بله چند نسخ دیگر که بریور صحت و پایه اعتبار محل
 و معتبر بود و نیز نسخ جناب اخادث مآب فضیلت کتبات
 مادی منزل شریعت سالیک مسلک طریقت جناب
 مولوی محمد یعقوب صاحب دانت برکاتم در مطبوعه
 خدائی با اهتمام کسبیرین خلافت امیدوار رحمت
 ایزد مینان علی بخش خان باز سوم لباس طبع
 از روز بروز خستام پوشیده پید از صفائی کهران
 والا نظر بلند همتان والا کمر اندازم که
 اگر سهوی و خطائی از تقاضای نهیست
 رفته باشد بنظر عضو پوشند
 زبان عیبگیری طعنز
 دراز کنند

Presented by
 HAKIM CHATUR SINGH
 to the memory of his Reverend father
 HAKIM AKHAI SINGH JI OF ALWAR
 on 11/11/1911
 Akhaur Singh

صحیفه اغلاط توقیعات کسریه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶۹	۲	بخشاش	بخشاش
الین	۱۲	حس	جهت
۵۳	۳	کار	کار
۵۶	۷	کرده	کرده
۶۱	۷	عصر	عصر
۶۲	۲	خال	خال
۶۶	۲	درین	درین
۶۷	۱۲	نوم	نوم
۶۸	۱	شپادرو	شپادرو
الین	۲	میداند	میداند
۶۹	۱۰	فروز	فروز
۷۰	۱۲	علمنوه	علمنوه
۷۲	۵	وزکار	وزکار
الین	۱۳	ولایات بینا	ولایات بینا
الین	۱۷	بمانده	بمانده
۷۵	۲	ظاهر	ظاهر
۷۶	۱۰	ازری	ازری
۷۸	۸	بحال	بحال
۸۲	۳	بصیب	بصیب
۸۲	۱	جدود	جدود
۸۷	۸	موزم	موزم
۹۳	۱۱	بروانت	بروانت
۹۶	۱۷	نموده	نموده
۱۰۰	۱	نخوبز	نخوبز

صحیفه اغلاط توقیعات کسریه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۲	برود	برود
الین	۱۵	بکامیت	بکامیت
۶	۸	دادودش	دادودش
الین	۱۵	انوشیران	انوشیران
۹	۱۰	بود	بود
۱۰	۳	کتاب	کتاب
الین	۱۶	تغیر	تغیر
۱۱	۱	رقم	رقم
الین	۶	فلندا	فلندا
۱۲	۱۲	بیشم	بیشم
۱۳	۷	نماید	نماید
۱۴	۲	بیدایگان	بیدایگان
۱۷	۲	دورست	دورست
۱۸	۳	بیدایشی	بیدایشی
۲۲	۸	خزوه	خزوه
۲۶	۲	ایکونه	ایکونه
۲۹	۹	تاد و لخوا	تاد و لخوا
الین	۱۵	مانتر	مانتر
۳۱	۱	بروجه	بروجه
الین	۷	کسبفہ	کسبفہ
۳۳	۱۲	خرافات	خرافات
۳۶	۲	استوار	استوار
۴۲	۹	دازین	دازین
۴۸	۱۰	موجب	موجب

Presented by
HAKIM CHATUR SINGH
 in memory of his Revered father
HAKIM AKHAI SINGH JI OF ALWAI

of Alwair

5 APR 1911
 JAIN

هو العاكس

الحمد لله الذي خلقه عيسى بن مريم

ويعاكي

واقع كثره محمد علي بن متصل مكان حكيم من محمد علي بن

مطمخه ان باهتة م علي بن شيخ ولد بصره